



Scientific Journal Quarterly of Middle East Studies

Vol 29, No 4, Winter 2023

Received date: 2023.04.05

Acceptance date: 2023.05.07



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: 20.1001.1.15601986.1401.29.4.4.6

Multiculturalism in the Middle East: An Overview

Ahmad Bostani^۱



Abstract

Middle East societies have significant complexity in terms of ethnic, linguistic and religious diversity. These complications are considered to be important factors in the formation of political and social crises and the delay or difficulty of the state-building and nation-building processes in these countries. Various researches have been conducted from the perspective of political science and political sociology about the issue of ethnic groups in the Middle East, and specifically countries with a mixed ethnic composition, and solutions to solve these issues have been proposed by researchers, experts and strategists. One of these analyzes and solutions that has received more attention in the last two decades is the proposal of a multicultural model for the Middle East. This liberal model seeks to give formality to ethnicities and identify them in the framework of identity, culture, language, and climate different from other ethnicities and make the distinction between them the basis of policy making. In this article, I am trying to show that this model is not suitable for Middle Eastern societies and not only does not solve the issue of ethnicity, but for various reasons it helps to divide and deepen crises. Therefore, the application of such a model may endanger the security of these countries and seriously delay the nation-building process.

Keywords: Multiculturalism, Ethnic Groups, Identity Politics.

^۱ Assistant Professor, Department of Political Science, Kharazmi University Tehran.



مرکز پژوهش های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه علمی مطالعات خاورمیانه

سال ۲۹، شماره ۴، پیاپی (۱۱۰)، زمستان ۱۴۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۷

Home page: www.cmess.sinaweb.net

DOR: ۲۰.۱۰۰۱.۱.۱۵۶۰۱۹۸۶.۱۴۰۱.۲۹.۴.۴۶

نوع مقاله: پژوهشی

چندفرهنگی گرایی در خاورمیانه: طرح مسئله

احمد بستانی^۱



چکیده

جوامع خاورمیانه از لحاظ تنوع قومی، زبانی و مذهبی دارای پیچیدگی قابل توجهی هستند. این پیچیدگی ها از عوامل مهم شکل گیری بحران های سیاسی و اجتماعی و به تاخیر افتادن یا دشوار شدن فرایندهای دولت سازی و ملت سازی در این کشورها محسوب می شود. پژوهش های گوناگونی از منظر علم سیاست و جامعه شناسی سیاسی درباره مسئله اقوام در خاورمیانه و به طور خاص کشورهایی با ترکیب قومی مرکب، انجام شده و راه حل هایی نیز برای حل این مسائل از سوی پژوهشگران، صاحب نظران و استراتژیست ها پیشنهاد شده است. یکی از این تحلیل ها و راه حل ها که در دو دهه اخیر بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است پیشنهاد الگویی چندفرهنگی گرا برای خاورمیانه است. این الگوی لیبرال در پی آن است که به قومیت ها رسمیت دهد و آن ها را در چارچوب هویت، فرهنگ، زبان و اقلیمی متمایز از قومیت های دیگر مورد شناسایی قرار داده و تمایز میان آن ها را مبنای سیاست گذاری قرار دهد. در نوشته حاضر می کوشم نشان دهم این الگو برای جوامع خاورمیانه مناسب نیست و نه تنها مسئله قومیت را حل نمی کند بلکه به دلایل مختلف به شکاف و انشقاق و تعمیق بحران ها کمک می کند که دامنه آن از مسئله قومیت فراتر رفته و کلیت کارآمدی و امنیت کشورها را به خطر انداخته و فرایند ملت سازی را با تاخیر جدی مواجه می کند.

واژگان کلیدی: چندفرهنگی گرایی، قومی گرایی، سیاست هویت، خاورمیانه.

چندفرهنگی گرایی چیست؟

الگویی که امروزه تحت عنوان چندفرهنگی گرایی شناخته می‌شود در مجموع ریشه در اندیشه سیاسی لیبرال و به‌ویژه مفهوم کثرت‌گرایی دارد؛ هرچند بنا به دلایلی که توضیح خواهیم داد از آن فاصله نیز می‌گیرد. لیبرالیسم کلاسیک کثرت آموزه‌های اخلاقی، دینی و فرهنگی را به رسمیت شناخته و می‌کوشد تا حد امکان امتیازات حقوقی و سیاسی یک گرایش فرهنگی خاص را به حداقل رسانده و در عوض بیشترین میزان تکثر و تنوع را در حوزه فردی و مدنی به رسمیت بشناسد. این ایده لیبرالی در قرن بیستم و با متکثر شدن جوامع غربی پس از جنگ جهانی دوم اشکال تازه‌ای به خود گرفت. از جمله می‌توان به الگوی چندفرهنگی گرایی در بریتانیا و کشورهای دنیای جدید (آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزلند) اشاره کرد که در پی نظریه‌ای سیاسی و اجتماعی برای تضمین همزیستی مسالمت‌آمیز میان بومیان، ساکنان اروپایی تبار و مهاجران بوده‌اند. اما در سال ۱۹۹۵ و با انتشار کتاب «شهروندی چندفرهنگی گرا: یک تئوری لیبرال حقوق اقلیت‌ها» از ویل کیم‌لیکا فیلسوف لیبرال کانادایی بحث از چندفرهنگی گرایی در قالب الگوی فلسفی مدون و جامعی تدوین شد. در دهه‌های اخیر هرچند اندیشمندان دیگری نیز به این بحث پرداخته‌اند، اما نظریه کیم‌لیکا و بسط آن توسط پیروان و شاگردان او محور کانونی گفتگوهای چندفرهنگی گرایی بوده است. اقبال نظریه‌پردازان (و حتی گاه بازیگران) سیاسی به نظریه کیم‌لیکا در دهه‌های اخیر ریشه در زمینه‌های سیاسی هم دارد. نخست باید به تحولات پس از فروپاشی شوروی اشاره کرد که از یک‌سو اقبال گسترده کشورهای اروپای شرقی و بلوک شرق به لیبرالیسم را در پی داشت و از سوی دیگر نسل‌کشی‌ها و پاکسازی‌های قومی که در اروپای شرقی و منطقه بالکان رخ داد مسائل مربوط به حقوق بشر و مسئله اقوام را در صدر اخبار قرار داد. بدین‌سان فیلسوفان سیاسی غربی به ارزیابی درونی لیبرالیسم کلاسیک و محدودیت‌های مفاهیم مرتبط با آن مانند حقوق بشر توجه جدی نشان دادند. در سال‌های بعد تحولات آغاز قرن بیست‌ویکم و به‌ویژه واقعه یازده سپتامبر (درگرفتن مباحث دینی و قومی در جوامع غربی، مسئله تقابل فرهنگی غرب و شرق و در نهایت حمله آمریکا به عراق و افغانستان و پیامدهای آن) نیز موجب توجه جدی‌تر به الگوی شهروندی چندفرهنگی گرا شد.

نظریه کیم‌لیکا شاخ و برگ‌های نظری فراوانی دارد. با این حال می‌توان رئوس کلی استدلال او را خلاصه کرد. مبدأ عزیمت کیم‌لیکا نوعی بازنگری انتقادی در برخی وجوه نظریه‌های لیبرالیسم سیاسی در قرن بیستم است. از این جهت می‌توان کار کیم‌لیکا را در تداوم بازنگری‌هایی دانست که از اوایل دهه ۷۰ میلادی با انتشار کتاب «نظریه‌ای درباره عدالت» اثر جان رالز شروع شد و با نقدهای دیگر اندیشمندان سنت لیبرالی، لیبرتارین و جماعت‌گرایی تداوم یافت. کیم‌لیکا معتقد است نظریه لیبرالیسم با تاکید بیش از حد بر مفهوم «فرد» و حقوق فردی از مقوله مهم «حق جمعی» غافل شده است. از دید او نهادها و نظریه‌های حقوق بشری از این امر غافل بوده‌اند که انسان موجودی است اجتماعی و در درون اجتماع است که به شکوفایی می‌رسد. به بیان دیگر، هویت و حقوق فردی برای کیم‌لیکا به‌مثابه فیلسوفی لیبرال همچنان مفهومی کلیدی است اما او مدعی است که این هویت و حقوق فردی فقط در درون اجتماع فرهنگی که فرد به آن تعلق دارد شکوفا می‌شود. به همین دلیل، استیفای حقوق جمعی نقطه‌ضعف نظریه‌های حقوق بشر لیبرال بوده است و در واقع الگوی چندفرهنگی گرایی لیبرال در پی این حقوق است، به‌گونه‌ای که —بر خلاف نظریه‌های سوسیالیستی— در تعارض با فردگرایی تعریف نشوند بلکه به‌عنوان دو مقوله مکمل یکدیگر مورد ارزیابی قرار گیرند. برای نشان دادن این نکته کیم‌لیکا میان دو نوع محدودیت ایجادشده از سوی مفهوم حقوق جمعی تاکید می‌کند. از یک‌سو، برخی محدودیت‌ها درونی هستند، یعنی در پی یافتن توجیهات اخلاقی برای یک گروه‌اند تا اعضای خود را تحت عنوان همبستگی گروهی، راست‌کشی دینی و یا تعهد فرهنگی سرکوب کند. از دید کیم‌لیکا این فهم از حق جمعی بی‌شک با لیبرالیسم ناسازگار است. اما او نوعی دیگر از محدودیت را معرفی می‌کند تحت

عنوان «محدودیت‌های بیرونی»، یعنی محدودیت‌هایی که از سوی یک گروه بر نظام اقتصادی یا سیاسی فراگیرتر (در اینجا جامعه اکثریت و یا دولت مرکزی) اعمال می‌شود و هدف آن دست یافتن به منابع و نهادهایی است که موجب شود سرنوشت اقلیت‌ها در دست تصمیم اکثریت نباشد. از دید وی این محدودیت‌ها نه تنها با اصول اساسی لیبرالیسم ناساگار نیستند، بلکه برای تضمین این اصول توجه به این حقوق جمعی ضروری هستند (Kymlicka, 1995: 34-48).

اما مفهوم حقوق جمعی برای کیم‌لیکا چگونه قابل فهم است؟ کیم‌لیکا در واقع مفهوم «گروه قومی» را به مثابه مقوله‌ای کلیدی برای تعریف اجتماع به بحث می‌گذارد. از دید وی مهم‌ترین منبع خشونت در دنیای پس از جنگ سرد، تعارض‌های فرهنگی-قومی در جهان است. بنابراین برای حل معضلات ناشی از تعارض‌های فرهنگی و قومی، از دید وی بهترین راه‌حل به رسمیت شناختن گروه‌های قومی متمایز و قائل شدن به حقوقی منحصر به فرد برای هر یک از آن‌ها است. او این اقلیت‌ها را در سه مقوله کلان جای می‌دهد: اقلیت‌های ملی یا بومی، اقلیت‌های قومی و اقلیت‌های مهاجر. دسته اول شامل گروه‌هایی می‌شود که از قبل بر سرزمین خود سلطه یا حاکمیت داشتند و با تشکیل دولت جدید این سلطه بر سرزمین از آن‌ها ستانده شده است (مثل سرخپوستان در آمریکای شمالی). گروه دوم شامل مهاجران نسل قدیم می‌شود که در تشکیل دولت و نگارش قوانین آن مشارکت داشته‌اند (سفیدپوستان انگلیسی زبان و یا فرانسوی زبان‌های کبک در کانادا) و در نهایت مهاجرانی که به‌طور فردی یا خانوادگی از کشورهای محل تولد خود به کشور دیگری مهاجرت کرده‌اند و دارای رسوم، پوشش، آیین‌ها، فرهنگ، زبان و کنش‌های مذهبی یا قومی خاص خود هستند (مانند جماعت‌های هندی، ایرانی و عرب در آمریکای شمالی). الگوی چندفرهنگی‌گرایی انواع حقوق را برای این گروه‌ها پیشنهاد می‌کند؛ مهم‌ترین این حقوق عبارت هستند از: ۱. حق خودگردانی یا فدرالیسم ۲. حقوق قومی ویژه برای برخی رفتارها، پوشش‌ها و مناسکی که جنبه قومی یا مذهبی دارند در قالب حمایت مالی یا اعطای حقوقی ویژه (به عنوان مثال دفاع قانونی از حجاب زنان مسلمان و یا عمامه سیک‌ها) و در نهایت ۳. حقوق ویژه نمایندگی یعنی اختصاص موقعیت‌های حقوقی، کرسی‌های پارلمان، سمت‌های سیاسی و مانند آن به گروه‌های اقلیت.

از دید کیم‌لیکا اکثر جوامع دنیا جوامعی با ویژگی تنوع و تکثر قومی (Multiethnic) یا ملی هستند و از همین روی اصول چندفرهنگی‌گرایی برای تمام جوامع به درجات مختلف قابل تطبیق و اجراست. با این وجود، وی در سال ۲۰۰۷ تکمله‌ای بر اثر پیشین خود نوشت تحت عنوان «ماجرای چندفرهنگی: در جستجوی سیاست جدیدی مبتنی بر تنوع در عرصه بین‌الملل» (Kymlicka, 2007). کیم‌لیکا کوشید تا با بحث در باب مصادیق سیاسی بیشتر و دسته‌بندی نظام‌های سیاسی دنیا در شرایط قرن بیست و یکم الگوی چندفرهنگی‌گرایی را بسط دهد. ایده کانونی کتاب جهانی‌شدن چندفرهنگی‌گرایی و صورت‌بندی دوباره از این نظریه، متناسب با شرایط قرن جدید است. در مقدمه کتاب شهروندی در سال ۱۹۹۵، کیم‌لیکا از فقدان توجه به حقوق جمعی و قومی در نهادهای بین‌المللی و سیاست جهانی گفته بود اما در مقدمه این کتاب در سال ۲۰۰۷ او به وضوح از گسترش جهانی چندفرهنگی‌گرایی ابراز خشنودی می‌کند. همین امر نشان می‌دهد در فاصله حدود یک دهه چگونه ذهنیت جهانی نسبت به این مفاهیم تغییر کرده و از مفهومی حاشیه‌ای به مفهومی کلیدی تبدیل شده است. از دید کیم‌لیکا دو دسته اقدامات در این راه موثر بوده‌اند: نخست فعالیت‌های مدنی و دوم وارد کردن اصول شهروندی چندفرهنگی‌گرا به نظام‌های سیاسی و قوانین اساسی کشورها. با این وجود وی این اقدامات را همچنان ناکافی می‌داند و معتقد است کشورهای غیرلیبرال، که او آن‌ها را در دو دسته پسااستعماری (بخش‌هایی از آسیا، جهان اسلام، خاورمیانه، شمال آفریقا) و پساکمونیستی (اروپای شرقی، قفقاز، آسیای میانه، آمریکای لاتین) طبقه‌بندی می‌کند، همچنان نیازمند کاربست این اصول هستند.

معضلات الگوی چندفرهنگی‌گرایی

الگوی چندفرهنگی گرا در ادبیات اندیشه سیاسی و جامعه‌شناسی غربی با استقبال فراوانی مواجه شده است. با این حال نباید نسبت به نقدهای جدی نسبت به آن بی‌توجه بود. نخستین نقدها به مفهوم حقوق جمعی برمی‌گردد. همانطور که اشاره شد در اندیشه لیبرال مفهوم فرد مفهومی است کانونی و حق نیز در نهایت ویژگی فردی دارد. توجیه کیم‌لیکا مبنی بر اینکه محدودیت ناشی از این حق بر افراد نیست بلکه بر دولت‌ها خواهد بود، از منظر اندیشه سیاسی جای چون و چرای جدی دارد زیرا دولت در تلقی مدرن چیزی جز مجموع اراده‌های فردی نیست و بنابراین ایجاد محدودیت از سوی یک گروه قومی بر دولت می‌تواند به معنای ایجاد محدودیت بر حقوق افراد نیز در نظر گرفته شود. نکته دیگر این است که این دریافت از حق جمعی با الزامات عدالت نیز سازگار نیست. می‌توان، همانگونه که جان رالز نشان می‌داد، آزادی را به سود گروه‌های نابرخوردار یا کم‌برخوردار محدود کرد. اما این مفهوم که مبتنی بر نوعی «امتیاز» است با قائل شدن «حق» برای یک گروه قومی تفاوت اساسی دارد. به همین دلیل افرادی چون برایان بری این نگرش را با الزامات عدالت و برابری نیز ناسازگار می‌دانند (Barry, 2001: 122). از سوی دیگر کیم‌لیکا از ضرورت توجه به حقوق گروه‌های فرهنگی سخن می‌گوید ولی در نهایت فرهنگ را به قوم تحویل می‌دهد که بسیار تقلیل‌گرا و تک‌بعدی است (Walker, 1997: 213). این معضل، یعنی تبدیل مفهوم سیال و انعطاف‌پذیر فرهنگ به مفهومی که به تعبیر فرانسیس فوکویاما صلب و غیر قابل مذاکره است، یکی از مهم‌ترین نقدهایی است که به الگوهای سیاست هویت و به‌ویژه چندفرهنگی‌گرایی وارد کرده‌اند (Fukuyama, 2018: ۱۰۳).

دومین نقد این است که الگوی کیم‌لیکا متناسب با کانادا و یا در بهترین حالت کشورهای دنیای جدید است. استدلال اصلی کیم‌لیکا بر تمایز میان سه گروه ساکنان ملی، ساکنان قومی قدیمی و مهاجران جدید بیشتر با وضعیت این کشورها منطبق است و برای بخش غالب جوامع اوراسیایی صادق نیست. به بیان دیگر، در جوامعی مانند کانادا پذیرفته شده است که شکاف فرهنگی و تنوع این گروه‌های قومی به قدری عمیق است که نمی‌توان برای ادغام فرهنگی و اجتماعی شهروندان تلاشی موثر انجام داد (و اگر چنین تلاشی انجام گیرد تحت عنوان یکسان‌سازی و آسیمیلاسیون طبقه‌بندی می‌شود). در واقع تئوری چندفرهنگی‌گرایی پاسخی است برای معضلی مشخص که ویژگی جوامع خاصی است و قابل تطبیق و تعمیم بر جوامع دیگر نیست. این نکته نه تنها از سوی پژوهشگران خاورمیانه، بلکه قبل از همه از سوی پژوهشگران اروپایی مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از این پژوهشگران نشان داده‌اند که الگوی کیم‌لیکا نه در توضیح و تبیین تنوع قومی-فرهنگی و نه در ارائه راه‌حل برای مشکلات جوامع چندقومی اروپایی کامیاب نیست (Stojanovic, 2003; Reinhardt, 2011).

سومین اشکال الگوی چندفرهنگی‌گرایی لیبرال ساده‌اندیشی در تعمیم به تمام جهان و بی‌توجهی به تحولات تاریخی و ویژگی‌های سیاسی و حقوقی خاص هر کشور است. این جهان‌روایی را به‌ویژه می‌توان در آثار بعدی کیم‌لیکا مشاهده کرد. در این الگو تمامی جوامع، فارغ از ویژگی‌های متمایزکننده‌ای که میان آن‌ها هست، می‌توانند به کاربست نظریه لیبرال چندفرهنگی‌گرایی بپردازند. از آنجا که این الگو نگرشی کمابیش منفی به مفهوم ملت و ملی‌گرایی دارد، تجربه تمامی کشورها از ملیت را در چارچوبی واحد مورد توجه قرار می‌دهد و به فرایندهای پیچیده و گاه منحصربه‌فردی که موجب شکل‌گیری و تکوین ملت‌ها در جهان شده است کمابیش بی‌اعتناست. به‌عنوان نمونه ملت‌های کهن (مانند ایران و چین)، ملت‌های ریشه‌دار مدرن (مانند فرانسه و هلند)، ملت‌های جدید (مانند کانادا و آمریکا) و در نهایت ملت‌های حاصل از فروپاشی و استعمار (مانند پاکستان و لبنان) در چنین الگویی همگی یکسان در نظر گرفته شده‌اند. این یکسان‌نگاری ساده‌انگارانه از همان کتاب اول کیم‌لیکا به وضوح قابل مشاهده است، به‌ویژه آنجا که مسئله اقلیت‌ها را در کشوری چون کانادا با کشورهای اروپایی یکسان می‌انگارد (Kymlicka, 1995: 21). با این حال در کتاب «ماجرای چندفرهنگی» کیم‌لیکا دست به تعمیم‌های بسیار گسترده‌ای زده و کوشیده است تقریباً تمامی کشورها و مناطق جهان را بر مبنای الگوی خود تحلیل کرده و برای

آن‌ها راه‌حل ارائه دهد. این رویکرد بی‌شک ناشی از تحولاتی است که در این فاصله رخ داده و موجب نوعی گلوبالیسم و اراده‌گرایی لیبرال برای ترویج ایده چندفرهنگی‌گرایی به تمام نقاط جهان شده است. نکته مهم اینجاست که کیم‌لیکا اذعان می‌کند که در جوامع غربی وجود «سنت‌های ریشه‌دار مشروطه‌خواهی لیبرال» برای ظهور چندفرهنگی‌گرایی امری ضروری بوده است. با این وجود، وی از کنار این مسئله می‌گذرد که در فقدان این سنت‌های ریشه‌دار فکری و سیاسی چگونه می‌توان ایده چندفرهنگی‌گرایی را در سطح جهان ترویج کرد.

چندفرهنگی‌گرایی در خاورمیانه؟

همان‌گونه که اشاره شد، کیم‌لیکا در کتاب خود «ماجرای چندفرهنگی» به تعمیم الگوی خود برای تمامی کشورهای دنیا پرداخته و از جمله به کشورهای اسلامی و خاورمیانه، در ذیل عنوان نه چندان دقیق «پسااستعماری»، نیز پرداخته است. در سال ۲۰۱۴ زیر نظر کیم‌لیکا و اوا فوستل مجموعه‌ای از مقالات منتشر شد تحت عنوان «چندفرهنگی‌گرایی و حقوق اقلیت‌ها در جهان عرب» که هدف آن کاربست الگوی چندفرهنگی‌گرایی در کشورهای عربی بود (Kymlicka & Pföstl, 2014). نگرش تعمیم‌گرای کیم‌لیکا در سال‌های اخیر، به‌ویژه در مورد خاورمیانه، ریشه در تحولات این منطقه نیز دارد. پس از حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان، الگوی چندفرهنگی‌گرایی فرهنگی از سوی نهادهای بین‌المللی به‌عنوان مبنایی برای نگارش قوانین اساسی این دو کشور پیشنهاد گردید و ادبیات و مفاهیم خاص چندفرهنگی‌گرایی به اسناد بین‌المللی مربوط به این کشورها نیز راه یافت. با این وجود، به‌رغم اصرار نظریه‌پردازان چندفرهنگی‌گرایی برای تعمیم این الگو به خاورمیانه، تجربه این کشورها در دو دهه اخیر نشان می‌دهد این الگو برای کشورهای این منطقه فاقد قدرت توضیح‌دهندگی و مهم‌تر از آن ناتوان از ارائه راه‌حل‌هایی مناسب است؛ دلایل این ناتوانی را می‌توان در چند مورد بررسی قرار داد:

الف. ملاحظات مرتبط با آزادی و حقوق فردی:

همانطور که اشاره شد الگوی چندفرهنگی‌گرایی از دل لیبرالیسم بیرون آمده و بر مفروضات نظری آن استوار گردیده است. اما پرسش این است که اگر در جوامع غربی این الگو به‌مثابه اصلحیه‌ای بر لیبرالیسم مطرح شده است، چگونه می‌توان از تعمیم آن به جوامعی سخن گفت که نظام‌های سیاسی و حقوقی آن‌ها در چارچوب لیبرالیسم شکل نگرفته است؟ به بیان دیگر، چندفرهنگی‌گرایی هنگامی مطرح می‌شود که حقوق فردی تضمین شده باشند و آنگاه با طرح این الگو قدمی در راه رفع نقایص لیبرالیسم برداشته شود. اما در شرایطی که حداقل‌های حقوق و آزادی‌های فردی استیفا نشده‌اند و یا اصولاً امکان استیفا ندارند، نظریه چندفرهنگی‌گرایی طبعاً نخواهد توانست پاسخی به معضلات جوامع خاورمیانه عرضه کند. اینکه آیا جوامع غیرغربی (و به‌ویژه خاورمیانه) امکان لیبرال شدن دارند یا خیر پرسشی است که همواره نظر پژوهشگران را به خود جلب کرده است و بحثی است دامن‌دار و پرسابقه. به‌عنوان نمونه بسیاری اعتقاد دارند که حتی اگر جوامع آسیایی به دموکراسی روی بیاورند لزوماً به معنای موفقیت دموکراسی لیبرال در آن‌ها نخواهد بود. از سوی دیگر، تجربه قانون اساسی عراق و افغانستان نشان می‌دهد که گنجاندن اصول لیبرالی و آزادی‌ها و حقوق فردی در قانون الزاماً تضمینی برای تحقق خارجی این حقوق و آزادی‌ها نخواهد بود. لیبرالیسم، همانند هر نظریه سیاسی دیگری، ریشه‌های عمیق فرهنگی در جوامع غربی دارد و در فقدان این ریشه‌ها به زحمت بتوان شاهد کاربست موفق هرگونه الگوی لیبرالی (از جمله چندفرهنگی‌گرایی) بود.

ب. ملاحظات امنیتی:

الگوی چندفرهنگی‌گرایی برای جوامعی طراحی شده است که دارای دولت مستقل و حاکمیت ملی قدرتمند بوده‌اند. همانطور که اشاره شد، کیم‌لیکا مدعی است که دفاع از حقوق فردی در برابر قدرت دولت کافی نیست، بلکه باید قدرت دولت را با الزامات حقوق جمعی نیز محدود کرد. نکته‌ای که در مورد جوامع خاورمیانه مشهود است فقدان دولت ملی و حاکمیت

قدرتمند در بسیاری از این کشورها است. در فقدان حاکمیت ملی قدرتمند نظام سیاسی یا دولت فاقد توانایی لازم برای تضمین قرارداد اجتماعی و استیفای حقوق افراد است. در نتیجه، به رسمیت شناختن گروه‌های قومی به مثابه بازیگران صحنه اجتماعی و سیاسی راه را برای تضعیف اقتدار حاکمیت می‌گشاید. نخستین پیامد این تضعیف حاکمیت ملی پیامدهای امنیتی است. اگر الگوی کیم‌لیکا را مبنا قرار دهیم، گروه‌های قومی که از دیرباز در یک سرزمین زیسته‌اند ملت نام دارند و نسبت به آن سرزمین حق اعمال حاکمیت دارند. پذیرش این حق حاکمیت، که می‌تواند در قالب اشکالی از فدرالیسم متجلی شود، در خاورمیانه مخاطرات امنیتی فراوانی به بار خواهد آورد. نخست اینکه پذیرش حق حاکمیت برای یک گروه قومی و ملت نامیدن آن، لاجرم راه را بر تجزیه کشورهایی که دارای تکثر قومی هستند خواهد گشود. همانگونه که پژوهشگران نشان داده‌اند ملت مفهومی است هنجاری و نامیدن یک گروه جمعیتی تحت این عنوان می‌تواند به ادعای خودمختاری و تجزیه‌طلبی آن گروه‌ها مشروعیت بخشد. نکته دوم اینکه خاورمیانه تنوع قومی، زبان و دینی بسیار پیچیده و درهم‌تنیده‌ای دارد. هرگونه دعوی خودمختاری بر مبنای تفکیک قوم (زبان، نژاد، دین، مذهب) می‌تواند در بهترین حالت به مخاطرات امنیتی فراوان و در بدترین حالت به ملی‌گرایی‌های قومی و نژادی دامن بزند. منازعات میان ترک‌ها و ارمنی‌ها، ترک‌ها و کردها، شیعیان و اهل سنت و کردها و اعراب سنی، از جمله مشهورترین این منازعات هستند که الگوهای ملی‌گرایی قومی و سیاست هویت نه تنها راه‌حلی برای این منازعات ارائه نمی‌کنند بلکه میدان سیاست را پیچیده‌تر نیز می‌کنند. بنابراین، تضمین حقوق فردی توسط دولت ملی می‌تواند بهترین راه‌حل برای این جوامع باشد. فرایند ملت‌سازی در خاورمیانه پیچیده و زمان‌بر است، اما سیاست هویت و چندفرهنگی گرایی، که اصولاً به ملت و دولت نگاهی بسیار بدبینانه دارد، نه تنها گره‌گشا نیست بلکه مشکلات جوامع خاورمیانه را افزایش می‌دهد.

ج. ملاحظات فرهنگی-مدنی:

اشاره شد که از نقدهای مهم به الگوی چندفرهنگی گرایی این است که مفهوم گروه فرهنگی را به گروه قومی تقلیل داده است. این نقد در بستر غربی مطرح شده است اما در مورد خاورمیانه به طریق اولی صادق است. جوامع خاورمیانه، بنا به دلایل متعدد، دچار مسئله اساسی در زمینه حل منازعه هستند و این ضعف تنها در فقدان دولت ریشه ندارد، بلکه همچنین به فرهنگ سیاسی توده‌ها مربوط می‌شود. این فرهنگ سیاسی پیشامدرن در ذیل هویت قومی می‌تواند نتایج منفی بیشتری به بار بیاورد. در کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی، سازوکارهایی مدنی و دموکراتیک، دست‌کم از قرن نوزدهم، برای حل مسالمت‌آمیز منازعات در جامعه مدنی شکل گرفته است. مشاهدات توکویل در کتاب «دموکراسی در آمریکا» به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ مدنی در جامعه آمریکای قرن نوزدهم شکل گرفته است. نمونه‌هایی مشابه از این شهروندی مدنی را در جامعه فرانسه و جمهوری خواهی ایتالیایی می‌توان مشاهده کرد. این قرائن نشان می‌دهند که تاکید بر گروه قومی در نظریه‌های چندفرهنگی‌گرا در شرایطی صورت پذیرفته است که این جوامع از فرهنگ مدنی جافتاده و نسبتاً قابل قبولی برخوردار شده‌اند. اما بسیاری از کشورهای خاورمیانه فاقد فرهنگ مدنی پایدار هستند و در فقدان دخالت دولت مقتدر، راه‌حل‌های مدنی و مسالمت‌آمیز برای حل منازعات قومی در آن‌ها وجود ندارد. بدین‌سان، برای این کشورها هویت ملی قدرتمند نخستین ضامن حل منازعات قومی و محلی خواهد بود. الگوی چندفرهنگی گرایی که نگاهی بدبینانه نسبت به هویت ملی دارد، عملاً به تضعیف روندهای حل منازعه در خاورمیانه یاری می‌رساند. گروه‌های قومی در جوامع خاورمیانه بیش از آنکه پایه‌های فرهنگی و مدنی داشته باشند وجوه قبیله‌ای و مذهبی دارند. الگوی چندفرهنگی‌گرا با تاکید بر شکلی از سیاست هویت، نه تنها مانع از اصلاح این نظام‌های محلی‌گرا و قبیله‌ای نخواهد شد، بلکه با تعریف هویت گرایی قومی به مثابه امری لیبرال راه را بر تقویت آن نیز می‌گشاید.

جمع بندی

ویل کیملیکا نظریه پرداز سیاسی مشهور کانادایی، مدعی است که تاکید بر هویت قومی منافاتی با الگوی سیاست لیبرال ندارد. استدلال او مبتنی بر تفکیک میان دو نوع محدودیت ناشی از حقوق جمعی است: محدودیت‌های درونی و بیرونی. از دید وی محدودیت درونی هنگامی اعمال می‌شود که آزادی فرد با الزامات عضویت او در یک گروه هویتی محدود شود. اما محدودیت بیرونی، که وی از آن دفاع می‌کند، محدودیت ناشی از حق جمعی است که بر دولت-ملت است، یعنی محدودیتی که یک گروه قومی بر نظام دولت-ملت اعمال می‌کند تا حقوق جمعی خود را با آن استیفا کند. از دید وی این دومین محدودیت نه تنها منافاتی با اصول لیبرالیسم و فردگرایی ندارد، بلکه در عمل مکمل آن نیز هست.

در این مقاله با تاکید بر نقدهایی که بر الگوی چندفرهنگی‌گرایی وارد شده است، کوشیدیم نشان دهیم کاربست الگوی چندفرهنگی‌گرا برای جوامع خاورمیانه می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد. در فقدان دولت-ملتی قدرتمند که از یک سو حقوق فردی و از سوی دیگر امنیت شهروندان را تضمین کند و در فقدان فرهنگ مدنی مسالمت‌جو، تاکید بر چندفرهنگی‌گرایی لیبرال نه تنها راه به جایی نخواهد برد، بلکه به تعمیق بیشتر بحران‌های مرتبط با ملت‌سازی خواهد انجامید. به بیان دیگر، با بهره‌گیری از ادبیات و واژگان کیملیکا می‌توان گفت در جوامع خاورمیانه، تاکید بر چندفرهنگی‌گرایی، بیشتر محدودیت‌های درونی ایجاد خواهد کرد و به حقوق و آزادی‌های فردی آسیب خواهد زد. از سوی دیگر، این الگو در خاورمیانه نمی‌تواند محدودیت‌های بیرونی را اعمال کند زیرا در شرایطی که دولت-ملت مستقر و مقتدر وجود نداشته باشد اعمال چنین محدودیت‌هایی به معنای غلبه قبیله‌گرایی بر دولت ملی خواهد بود.

فهرست منابع

منابع غیرفارسی

- ۱- Barry, Brian (2001), *Culture and Equality: An Egalitarian Critique of Multiculturalism*. Cambridge: Polity Press.
- ۲- Fukuyama, Francis (2018). *Identity: Contemporary Identity Politics and the Struggle for Recognition*, Profile Books.
- ۳- Kymlicka, Will & Pföstl, Eva (eds.) (2014). *Multiculturalism and the Minority Rights in the Arab World*, Oxford University Press.
- ۴- Kymlicka, Will (1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*, Oxford University Press.
- ۵- Kymlicka, Will (2007). *Multicultural Odysseys: Navigating a New International Politics of Diversity*, Oxford University Press.
- ۶- Reinhardt, Karin (2011), "Mononational Germany? Multinational Switzerland? A Critique of Will Kymlicka's Multiculturalism," *Nations and Nationalism*, 17(4), 775-793.
- ۷- Stojanovic, Nenad (2001), "Swiss Nation-State and its Patriotism: A Critique of Will Kymlicka's Account of Multination States," *Polis*, vol. 11, 45-94.
- ۸- Walker, Brian (1997), "Plural Cultures, Contested Territories: A Critique of Kymlicka," *Canadian Journal of Political Science*. XXX: 2, 211-234.